

به نام خدا

والاحسنپور

سن: ۱۲

کلاس پنجم / مدرسه‌ی امام سجاده (ع) / ارومیه

انتقام و پروسی

یکی بود یکی نبود غیر از خدا هیچ کس نبود. در سرزمین ویروس‌ها آقا و خانم سرماخوردگی با هم ازدواج کردند و به فکر پیدا کردن خانه برای زندگی و به دنیا آوردن بچه هایشان شدند. به همین خاطر از سرزمین ویروس‌ها به شهر آدم‌ها مهاجرت کردند. آنها از این خانه به آن خانه می‌رفتند تا فردی را انتخاب کنند تا توانایی مقابله با آنها را نداشته باشد. سرانجام در یک خانه دیدند که کودکی به نام علی کوچولو با توپ سفیدش بازی می‌کند. آنها با خوشحالی روی توپ علی کوچولو نشستند علی کوچولو بی خبر از همه جا، توپ را به دهانش زد. آقا و خانم سرماخوردگی سریع وارد بدن علی کوچولو شدند و در آنجا خود خانه‌ی خود را درست کردند و صاحب چندین بچه شدند. علی کوچولو بینوا مریض شد و باعث نگرانی پدر و مادرش شد. پدر و مادر علی کوچولو او را پیش دکتر شهر بردند. دکتر با داروهایی که داد باعث تقویت نگهبانان بدن علی کوچولو شد. نگهبانان بدن علی کوچولو از این سلول به آن سلول به دنبال ویروس‌ها گشتند. تا سرانجام آنها را در ریه‌های علی کوچولو پیدا کردند. جنگ سختی بین ویروس‌ها و نگهبانان در گرفت. در این جنگ آقای سرماخوردگی کشته شد؛ و یکی یکی بچه‌هایشان از بین می‌رفتند. تا این که خانم سرماخوردگی دید که همه‌ی بچه‌هایش مرد به جزء کوئید ۱۹ که از همه کوچکتر و ضعیف‌تر بود. به او گفت: «تو باید زنده بمانی.» دست او را گرفت و به طرف دهان علی کوچولو رفتند و منتظر عطسه‌ی او ماندند. مادر کوئید ۱۹ موقع عطسه کردن علی کوچولو مادر کوئید ۱۹ را بیرون انداخت. ولی خودش در آنجا گیر افتاد و به دست نگهبانان بدن علی کوچولو کشته شد. کوئید ۱۹ تنها ماند و از این موضوع بسیار ناراحت شد او به خودش گفت: «من باید انتقام خانواده‌ام را از انسانها بگیرم . پس باید آنقدر قوی باشم تا همه‌ی این انسانها را از بین ببرم.» او رفت و این حادثه را هرگز فراموش نکرد. بعد از چندین سال با لشکری عظیم و نیرومند با نام کرونا به شهر حمله کرد. او یکی یکی انسانها را می‌کشد. علی کوچولو که طی این چند سال بزرگ و دکتر شده بود؛ به کمک بیماران کرونایی آمد. همه‌ی داروها و راه‌های را یکی یکی امتحان کرد اما فایده‌ای نداشت. تا این که کوئید ۱۹ او را در بیمارستان پیدا کرد و به او گفت: «نگهبانان بدن تو همه‌ی خانواده مرا کشته است اما حالا نوبت من است که تو را بکشم.» خواست وارد بدن او شود اما او دهان و بینی خود را با ماسک پوشانده بود. کوئید نتوانست وارد بدن او شود. دکتر علی به مرد شهر گفت: «ما باید با کرونا مبارزه کنیم. برای شکست دادن این ویروس همه‌ی ما باید ماسک بزنیم و با رعایت بهداشت و فاصله گذاری اجتماعی به جنگ این لشکر عظیم برویم.» مردم دست به دست هم دادن و راه این رویروس به بدن خود بستند. وقتی کوئید ۱۹ و لشکرش کرونا راه نفوذی پیدا نکردند هر روز ضعیف و ضعیف‌تر شدند. تا از بین رفتند. با از بین رفتن کرونا، انسانها با خیال راحت توانستند به دیدار خویشتانان بروند و دانش‌آموزان نیز با آسودگی به مدرسه رفتند.